

اوصاف شیعیان واقعی؛ ایمان در کلام امیر مؤمنان علی (ع) (۲۴)*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح یزدی (ع)

چکیده

این متن شرحی است بر کلام امیر مؤمنان علی (ع) در باب اوصاف شیعیان واقعی. آن حضرت ایمان را بر چهار ستون و پایه قرار داده که عبارتند از: صبر، یقین، عدل و جهاد. در جلسات گذشته سه رکن نخست و ارتباط این چهار رکن را با یکدیگر و تأثیر آنها را در تقویت ایمان بیان کردیم. اکنون به بررسی و تفسیر آن رکن چهارم از منظر آن حضرت، یعنی جهاد می‌پردازیم. حضرت در این زمینه می‌فرماید: «وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوْاطِنِ وَتَسَانِ الْفَاسِقِينَ»؛ و جهاد از میان آنها بر چهار گونه است: امر به معروف و نهی از منکر، راستی در گفتار، و دشمنی بدکاران. حضرت در این کلام به شرح مبسوط رکن چهارم ایمان می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: جهاد، شعبه‌های جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، وفاداری در جهاد.

تبیین مسئله

انسان در زندگی اجتماعی با پدیده‌ها، جریان‌ها، و رفتارهایی روبه‌رو می‌شود که ناشی از تخلف، قانون‌شکنی، هنجارشکنی و اقدامات مفسده‌آمیز است. امیرمؤمنان علی^ع در این بخش از روایت به وظیفه انسان در برابر دیگران در چنین موقعیت‌هایی اشاره می‌کنند. ایشان جهاد را عنوان جامع رفتارهایی قرار داده‌اند که انسان باید در قبال دیگران انجام دهد و بر آنها تأثیر بگذارد.

برای توضیح رکن چهارم ایمان بهتر است نخست به واکاوی مفهومی آن بپردازیم و منظور حضرت را از شعبه‌های چهارگانه آن روشن کنیم.

واکاوی مفهومی جهاد

امروزه بسیاری از واژگانی که قرآن کریم و روایات به آنها اشاره کرده‌اند و در فرهنگ اسلامی ما به کار می‌رود، معانی دیگری پیدا کرده است. به عبارت دیگر، معنایی که آیات و روایات از این واژه‌ها اراده کرده‌اند، عین معنایی نیست که ما امروز می‌فهمیم، بلکه معنایی عام‌تر یا خاص‌تر مراد بوده است. ممکن است معانی لغوی این واژه‌ها نیز با معنایی که در فرهنگ دینی به کار می‌رود متفاوت باشد؛ مثلاً اصطلاح تقیه به معنای محافظت از خود در مقابل خطرناک‌هاست و با اتقاء، تقاة و تقوا هم‌معناست. خود کلمه تقیه در قرآن کریم نیامده است؛ اما ریشه «تقو» در قرآن کاربرد بسیار وسیعی دارد. گفتنی است واژه تقیه در زمان پیامبر اکرم^ص و امیرمؤمنان^ع همانند کلمه تقوا به کار می‌رفته است. در *نهج البلاغه* عبارت‌هایی هست که در آنها کلمه تقیه به جای کلمه تقوا به کار رفته است: «اتَّقُوا اللَّهَ تَقِيَّةً [تَقَاةً] مَنْ شَمَرَ تَجْرِيْدًا وَجَدَّ تَشْمِيْرًا وَكَمَشَ [أَكْمَشَ] فِي مَهْلٍ وَبَادَرَ عَنْ وَجَلٍ وَنَظَرَ فِي كَرَّةِ الْمُؤْتَلِّ وَعَاقِبَةَ الْمُصْدِرِ وَمَعْبَةَ الْمَرْجِعِ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، حکمت ۲۱۰، ص ۵۰۶)؛ از خدا بترسید، ترسیدن انسان وارسته‌ای که دامن به کمر زده، و خود را آماده کرده، و در بهره بردن از فرصت‌ها کوشیده، و هراسان در اطاعت خدا تلاش کرده، و در دنیای زودگذر و پایان زندگی و عاقبت کار به درستی اندیشیده است.

تقیه با گذر زمان، به‌ویژه در زمان امام باقر و امام صادق^ع معنای ویژه‌ای یافت؛ چراکه در زمان این دو امام بین شیعه و سنی اختلاف پیدا شد. حکومت سنی به شیعیان حساس بود و سعی

می‌کرد شیعیان را منزوی کند و برخوردهای سخت‌گیرانه‌ای با آنها داشته باشد؛ تا آنجا که پای جان و حفظ آن و مسئله تقیه به معنای خاص آن به میان آمد. البته اصل تقیه در زمان خود پیامبر اکرم^ص هم بوده است. قرآن کریم می‌فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً...» (آل عمران: ۲۸)؛ مؤمنان نباید کافران را - به‌جای مؤمنان - به دوستی بگیرند و هر که چنین کند، در هیچ چیز [او را] از [دوستی] خدا [بهره‌ای] نیست، مگر اینکه از آنان به نوعی تقیه کنید... در این آیه کلمه تقاة به معنای تقیه است. در زمان صادقین^ع تقیه به اصطلاحی ویژه برای رفتاری تبدیل شد که به پنهان کردن مذهب به‌منظور حفظ جان، مال و آبرو اشاره داشت. به این نوع رفتار که محافظت از خود در مقابل خطرناک‌هاست، تقیه گفته‌اند. حاصل آنکه ممکن است کلمه‌ای به لحاظ لغوی معنایی داشته باشد و در عرف معنای دیگری پیدا کند که دایره‌اش وسیع‌تر یا تنگ‌تر باشد؛ چنان که ممکن است در زمانی دیگر در معنایی خاص‌تر به کار رود.

حال سیر تحول اصطلاح جهاد را بررسی می‌کنیم. «جهاد» از ریشه «جهد» به معنای تلاش و سعی و کوشش گرفته شده است. گاه در زبان عربی ماده‌ای که به صیغه مفاعله می‌رود به معنای مشارکت است؛ یعنی رفتاری دو طرفه که یکی سعی می‌کند بر دیگری غلبه کند. «قتال» و «مقاتله» نیز، که مصدرهای باب مفاعله از ریشه قتل هستند، بر جنگ بین دو طرف دلالت می‌کنند. «جهاد» نیز همانند «قتال» در معنای مشارکت به کار می‌رود؛ از این رو، اگر بخواهیم مصدری از ریشه جهد را درباره عملی شخصی به کار بگیریم، از واژه جهاد نمی‌توانیم استفاده کنیم، بلکه در چنین موقعیتی غالباً اصطلاح اجتهاد را به کار می‌برند؛ مانند این کلام امیرمؤمنان علی^ع که فرمودند: «أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ أَكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطِمْرِيهِ وَمِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصِيهِ أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ وَلَكِنْ أَعْيُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعَفَّةٍ وَسَدَادٍ» (نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، نامه ۴۵، ص ۴۱۷)؛ آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید؛ اما با پرهیزگاری و تلاش فراوان و پاک‌دامنی و راستی مرا یاری دهید. می‌بینیم که حضرت در این روایت از واژه اجتهاد استفاده کرده‌اند.

نشانه‌های کلامی یا مقامی، معنای مقصود را دریافت. هرچند موضوع بحث در سخن امیرمؤمنانؑ ایمان و عوامل حفظ و تقویت آن است، این قرینه به‌تنهایی روشن نمی‌کند که مراد از جهاد مبارزه نظامی است یا معنایی وسیع‌تر اراده شده است. با شواهد و توضیحات بعدی مشخص می‌شود که فقط جهاد نظامی مراد نیست، بلکه معنایی وسیع‌تر از این اراده شده است. چنین معنای عامی در قرآن و برخی روایات نیز به‌کار رفته است، مانند این کلام خداوند: «وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹). منظور از جهاد در این آیه خصوص جهاد نظامی و جهاد اصطلاحی نیست که توضیح دادیم، بلکه منظور هر نوع مبارزه با دشمن حق است؛ هرچند این دشمن نفس انسان باشد.

شعبه‌های جهاد

امیرمؤمنان علیؑ شعبه‌های جهاد را این‌گونه برمی‌شمارند: «والجهاد منها علی اربع شعب: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالصَّدَقِ فِي الْمَوَاطِنِ وَشَتَّى الْأَفَاقِينَ».

۱. امر به معروف و نهی از منکر

شعبه اول و دوم جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است. این فریضه شیوه‌های گوناگونی دارد که از جمله آنها امر به معروف و نهی از منکر زبانی است. از این بخش روایت می‌توان دریافت که منظور حضرت از جهاد همان معنای عام لغوی است و جهادی که این چهار شعبه را دارد، صرفاً نظامی نیست و معنای وسیع‌تری دارد. بر این اساس، جهاد به معنای تلاش در مقابل دشمن حق است که ممکن است با هر وسیله لازمی صورت گیرد.

۱-۱. سیر تحول معنایی اصطلاحات امر به معروف و

نهی از منکر

واژه‌های امر به معروف و نهی از منکر نیز به‌مرور زمان تحول معنایی یافته‌اند و به‌تدریج قیودی بر معنای لغوی افزوده یا از آنها کاسته شده است. معنای امر کردن واضح است؛ اینکه مقامی بالادست به زبردست خود فرمانی دهد، خواه شفاهی باشد، خواه کتبی. نهی در مقابل امر است. معروف با واژه‌هایی از قبیل معرفت، عَرَفَ و غیره هم‌خانواده است. «معروف» در لغت به معنای شناخته‌شده است.

البته همین واژه نیز دستخوش تغییر و تحول معنایی شده است و به‌مرور در فقه و اصول به اصطلاحی خاص - مرتبه تحقیقی در فقه - تبدیل گردیده است.

هنگامی که مصدر جهاد به باب مفاعله می‌رود و در قالب مصدری - مجاهده و جهاد - جلوه می‌کند، به رویارویی دو نفر اشاره دارد که بر ضد یکدیگر تلاش می‌کنند یا دست‌کم یکی می‌کوشد بر دیگری غالب شود. در معنای لغوی «جهاد» و «مجاهده»، بیش از این چیزی نیست. جهاد با نفس نیز که جهاد اکبر به‌شمار می‌رود دو طرف دارد؛ البته منظور از آن مقابله با دشمن خارجی نیست، بلکه فرض آن است که انسان با نفس خودش کشتی می‌گیرد و می‌خواهد آن را شکست دهد. به‌عبارت دیگر، تلاش بر ضد نفس، جهاد اکبر نام دارد. تلاش برای غلبه بر دشمن خارجی نیز انواع متفاوتی دارد؛ گاه انسان با استفاده از مالش به جنگ دشمن می‌رود؛ گاه با جان، و گاه نیز در این راه از اندیشه‌اش یاری می‌گیرد. قرآن کریم می‌فرماید: «جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ» (توبه: ۴۱).

با توجه به آنچه گفتیم، هنگامی که امیرمؤمنان علیؑ می‌فرمایند رکن چهارم ایمان، جهاد است، فرض آن است که نوعی دشمن در برابر انسان قد افراشته است که باید در برابرش ایستاد و جنگید. این معنای لغوی «جهاد» است که قرآن کریم نیز آن را به همین معنا به‌کار برده است. خلاصه آنکه «جهاد» در معنای لغوی آن، که در قرآن و روایات به‌کار رفته است، شامل هر نوع کوششی است که ضد دشمن انجام می‌شود، چه در عرصه اقتصاد و با صرف مال باشد، چه در عرصه فرهنگ و چه در عرصه سیاست؛ خواه نبرد با دشمن بیرونی باشد و خواه با نفس؛ اما «جهاد» در فقه کاربرد خاصی پیدا کرده است. در کتاب‌های فقهی معمولاً جهاد سه قسم است: جهاد ابتدایی با کافران و مشرکان، جهاد دفاعی در مقابل کسانی که به مال، جان و ناموس مردم دست‌درازی می‌کنند، و جهاد با اهل بغی که بر ضد حکومت حق قیام می‌کنند. پس در گفتمان فقهی مقصود از جهاد، مبارزه نظامی است که در آن از سلاح استفاده می‌شود.

منظور از جهاد در این روایت

حال که معنای لغوی و اصطلاحی جهاد روشن شد، لازم است به این پرسش پاسخ دهیم که واژه جهاد در این روایت علوی به چه معناست؟ وقتی واژه‌ای کاربردهای متعدد دارد باید به کمک

خوبی یا بدی چیزی را درک کند؛ ولی معروف در محیط دینی چیزی است که در دین به‌عنوان خوب شناخته می‌شود؛ هرچند همه عقلا خوبی آن را درک نکنند. منکر هم در محیط دینی به معنای چیزی است که در دین بد قلمداد می‌شود، هرچند همه خردمندان آن را بد ندانند. آنچه دین خوب تلقی می‌کند و انجام آن را واجب می‌داند، باید به آن امر کرد؛ خواه مردم آن را بشناسند، خواه نشناسند.

پیغمبر اکرم ﷺ از بت‌پرستی و زنده به گورکردن دختران نهی می‌کرد؛ اما مردم این اعمال را ناپسند نمی‌دانستند. مسئولیت پیامبر اسلام ﷺ این بود که مردم را از چیزی نهی کند که خدا بد می‌داند. مردم در زمان حضرت شعیب ﷺ نیز کارهایی را پسندیده می‌دانستند و انجام می‌دادند که با موازین شرع و دستورهای الهی سازگار نبود و به همین دلیل شعیب ﷺ به آنها می‌فرمود: «أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ، وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (شعراء: ۱۸۱-۱۸۳)؛ پیمان‌ها را تمام دهید و از کم‌فروشان مباشید و با ترازوی درست بسنجید و از ارزش اموال مردم مکاهید و در زمین سر به فساد برمدارید. مردم در پاسخ به حضرت شعیب ﷺ گفتند: «يَا شُعَيْبُ أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ» (هود: ۸۷)؛ ای شعیب آیا نماز تو به تو دستور می‌دهد که آنچه را پدران ما می‌پرستیده‌اند رها کنیم یا در اموال خود به میل خود تصرف نکنیم؟

بنابراین از آیات قرآن کریم برمی‌آید که مردم کار خود را بد نمی‌دانستند، اما حضرت شعیب ﷺ لازم می‌دید به چیزی امر کند که خداوند می‌پسندد و از چیزی نهی کند که خداوند ناروا می‌داند؛ خواه مردم معروف دینی را معروف بدانند، خواه منکر.

حال اگر مردم چیزی را معروف نشناسند، درحالی‌که در واقع معروف است، مسئولیت عالم دینی دوچندان می‌شود؛ چراکه ارشاد و تعلیم جاهل لازم است و باید به چنین کسانی آموخت که چه کاری معروف و چه کاری منکر است. بنابراین نباید گفت تا معرفی در جامعه شناخته نشده باشد امر به آن لازم نیست. تا کی باید منتظر باشیم که نخست دین شناخته شود تا امر به معروف لازم آید؟ در هر جامعه‌ای عده‌ای هستند که بزرگ‌ترین گناهان را هم خوب تلقی می‌کنند. آیا باید صبر کنیم تا آنها هم از اعتقاداتشان دست بکشند؟ در این صورت هیچ‌گاه نوبت به امر به معروف و نهی از منکر نخواهد رسید و اصلاً وجود این تشریح لغو می‌شود. اگر بخواهیم همه مردم

اعرف فلانا یا هو معروف عندی به این معناست که من فلان شخص را می‌شناسم؛ چنان‌که «منکر» در مقابل معروف به معنای ناشناس است؛ اما معروف و منکر، هنگامی که در جایگاه فروع دین و در مفهوم ارزشی و اخلاقی به کار می‌روند، معنای دیگری دارند؛ بنابراین امر به معروف فرمان‌دادن به امر شناخته‌شده و نهی از منکر بازداشتن از ناشناخته نیست، بلکه معروف در عرف عام و با صرف‌نظر از شرع و احکام شرعی، به معنای کاری است که انسان‌های عاقل لزوم انجام دادن آن را درک می‌کنند. درواقع این قید نهفته در معنای اصطلاحی معروف آن را از معنای لغوی‌اش متمایز می‌کند. براساس این اصطلاح، معروف به معنای چیزی است که عقلا آن را خوب قلمداد می‌کنند و در مقابل، منکر آن است که عقلا آن را پسندیده نمی‌دانند. ملاک تشخیص اصطلاح معروف و منکر در این اصطلاح، فهم همه عقلاست.

معروف و منکر در اصطلاح دینی و فقهی به این معناست که دین‌داران و کسانی که به اسلام پایبندند چه چیزی را در محیط شرع خوب یا بد بدانند. ممکن است دین‌داران چیزی را خوب بدانند، ولی همه عقلا آن را خوب ندانند یا در خوب بودن آن تردید داشته باشند یا اینکه دین‌داران چیزی را بد تلقی کنند، اما بعضی از عقلا آن را بد نشمارند. این معروف و منکر اسلامی است که نزد اسلام و در محیط متشرعه به‌عنوان خوب و بد شناخته می‌شود، هرچند ممکن است در محیط عاقلان فاسق و کافر این‌گونه نباشد. طبعاً ملاک تعیین‌کننده خوبی معروف و بدی منکر، در این اصطلاح، خود دین است: معروف آن است که از منظر دین خوب باشد و منکر چیزی است که در دین مجاز نباشد.

۱-۲. اهمیت توجه به تحولات معنایی واژگان

برخی معتقدند اگر «معروف» به معنای شناخته‌شده است، معنای امر به معروف این خواهد بود که مردم نخست باید آن را درست و به‌خوبی بشناسند و بعد به آن امر کنند. این اعتقاد، نوعی مغالطه است. درست است که معنای لغوی «معروف»، شناخته‌شده است، اما این واژه اصطلاحات دیگری نیز دارد. معنای لغوی «معروف»، که معروف به کفر را نیز دربر می‌گیرد، ربطی به معنای اصطلاحی آن در عبارت امر به معروف ندارد. یکی از دلالت‌های «معروف» که دایره معنایی آن قدری تنگ‌تر از معنای لغوی‌اش است، چیزی است که عقلا آن را خوب می‌دانند. این اصطلاح هنگامی به کار می‌رود که عقل قادر باشد

اصطلاحات خاص هر حوزه شناسایی شوند و الفاظ در همان چارچوب درک و معنا شوند تا تحقیق و پژوهشی صحیح به عمل آید. اگر جهاد در کتاب‌های فقهی به سه بخش تقسیم شده و اقسامی مانند جهاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و... در آن داخل نیست، به دلیل رعایت اصطلاح است. جهاد در فقه همان سه قسم است و اقسام دیگر به علم فقه رسمی ربطی ندارند. بی‌توجهی به معانی اصطلاحات، اگر نیتی سوء در کار نباشد، نشانه نادانی است. کسی که در کلاس ریاضیات، وقتی سخن از درس جبر به میان آید، بگوید لاجبر و لا تفویض، یا مفهوم جامعه‌شناختی آن را اراده کند، این نشانه نادانی او و آشنانیدنش با مسائل علمی است.

۲. استقامت و وفاداری در جهاد

سومین شعبه جهاد، صدق در موطن است که در جهاد نظامی ظهور دارد: «وَالصِّدْقُ فِي الْمَوَاطِنِ». به نظر می‌رسد واژه موطن از قرآن اقتباس شده باشد. خداوند متعال می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ» (توبه: ۲۵). همان‌گونه که می‌بینید، منظور از موطن در این آیه موقعیت‌ها و جایگاه‌های نظامی است. امیرمؤمنان علیؑ به این نکته اشاره می‌فرماید که در موقعیت‌هایی که با خدا پیمان خون بسته‌اید و عهد کرده‌اید که تا پای جان فداکاری کنید بر سر پیمان خود بمانید و در عهد خود صادق باشید. صدق تنها راستی در گفتار نیست، بلکه وفای به عهد را هم شامل می‌شود. شاهد آنکه خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَجْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ» (احزاب: ۳۳). بنابراین مصداق قطعی صدق در موطن، وفاداری در پیمان جهاد نظامی است.

۳. دشمنی با فاسقان

شعبه چهارم جهاد، دشمنی با فاسقان است: «وَشَنَّانِ الْفَاسِقِينَ». شنان نوعی دشمنی است که توأم با تندی و سختی باشد. این واژه در قرآن نیز به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «وَلَا يَخْرُجَنَّكُمْ شَنَّانُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَدْلُوهُمُ» (مائده: ۸). براساس این آیه، رفتار انسان هنگام قضاوت بین اشخاص باید عادلانه باشد. خداوند متعال هشدار می‌دهد که مبدا دشمنی شما با کسی موجب انحراف در قضاوت شود. قاضی در مقام قضاوت باید طبق موازین شرعی و

خوبی‌ها و بدی‌ها را بشناسند، باید هزاران امر به معروف و نهی از منکر انجام شود. اگر جلوی بسیار از مفاسد گرفته نشود، چنین شناختی حاصل نخواهد شد. آیا اگر کسی انجام گناهی را ناپسند شمارد، باید به جواز آن کار حکم کرد؟

عقل در بسیاری از امور، به آنچه شرع معروف یا منکر دانسته است، اذعان می‌کند؛ اما از درک معروف یا منکر بودن برخی امور عاجز است. دین برای تعلیم چنین اموری آمده است: «وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۱۵۱). بزرگ‌ترین وظیفه پیامبران این است که به مردم چیزهایی را بیاموزند که عقلشان از درک آن ناتوان است و اگر چیزهایی را به مردم بیاموزند که مردم از آنها آگاهی داشته‌اند، جنبه ارشاد و تأکید داشته است، نه تعلیم.

مغالطه‌هایی مانند آنچه گفتیم از تلقین‌های شیطان است. کدام عالمی آن را به کار می‌گیرد و کدام آیه یا روایت بر آن دلالت دارد؟! جهت‌گیری این برداشت نادرست از معروف و منکر، به جانب ترک بزرگ‌ترین فریضه اسلام و توجیهی نادرست برای ترک امر به معروف و نهی از منکر است؛ درحالی که امر به معروف و نهی از منکر از سایر واجبات مهم‌تر است: «إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ عَظِيمَةٌ، بِهَا تَقَامُ الْفَرَائِضُ» (کلینی، ۳۲۹ق، ج ۹، ص ۴۸۲، ح ۸۳۱۹)؛ امر به معروف و نهی از منکر فریضه بزرگی است که به واسطه آن فرایض و واجبات برپا می‌شود. آیا درست است که چنین تکلیف مهمی، که قرآن و روایات بر آن تأکید کرده‌اند، به بهانه اینکه مردم هنوز خوبی و بدی را به‌طور کامل نمی‌شناسند ترک شود؟ ریشه چنین مغالطه‌ای بی‌توجهی به تحولات معنایی واژگان در طول تاریخ است. برای گرفتار نشدن در این دام باید معنای هر کلمه را در عرف زمان نزول و صدور آن جست‌وجو کنیم و اگر از الفاظ مشترک است، باید با استفاده از قرائن به معنای درست دست یابیم.

در فروع دین، از امر به معروف و نهی از منکر به‌عنوان قسیم جهاد یاد می‌شود؛ اما حضرت در این روایت می‌فرماید: امر به معروف و نهی از منکر دو شعبه از جهادند. با کنار هم قرار دادن این دو نکته می‌توان نتیجه گرفت که جهاد در این روایت غیر از جهادی است که در فروع دین کنار امر به معروف و نهی از منکر مطرح می‌شود و همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره کردیم، معنای عام‌تری دارد. اگر معنای جهاد در این روایت عام نباشد، نمی‌تواند شاخه‌هایی از قبیل امر به معروف و نهی از منکر داشته باشد؛ بنابراین لازم است

الهی حکم کند و دوستی‌ها و دشمنی‌ها را در حکم دخالت ندهد. براساس فرمایش امیرمؤمنان علی علیه السلام شعبه چهارم جهاد، دشمنی با کسانی است که بی‌باکانه دستورهای الهی را زیر پا گذاشته‌اند؛ سرکشانه از بندگی خدا سرپیچیده‌اند؛ به ارزش‌های اسلامی بی‌اعتنایی کرده‌اند و به دلخواه خود عمل می‌کنند. مؤمنان باید با کسانی که بنای فسق و عصیان دارند و از مخالفت با دین و ارزش‌های دینی پروا نمی‌کنند، احساس دشمنی داشته باشند. اگر در دل اهل ایمان احساس دشمنی با اهل فسق و فجور وجود نداشته باشد، نه تنها در میدان جهاد، بلکه در انجام دیگر وظایفشان هم موفق نخواهند بود. کسی که در دل، صهیونیست‌های جنایت‌کار را دشمن نمی‌دارد، به طمع منافع دنیوی، باکی از خرید کالاها و تقویت اقتصاد آنان نخواهد داشت. اگر آن دشمنی نباشد نمی‌توان در میدان جهاد اقتصادی به عهد خود وفادار ماند.

در بحث‌های اخلاقی و نیز در بسیاری از روایات آمده که نخستین مرتبه امر به معروف و نهی از منکر حالت قلبی امرکننده و نهی‌کننده است. هنگامی که مؤمن در جامعه با خلاف، بزهکاری، تمرد از قانون، بی‌بندوباری و... روبه‌رو می‌شود، باید در اولین برخورد، در دلش احساس ناراحتی کند. در بسیاری از روایات آمده که مؤمن باید در مقابل کسانی که تجاهر به گناه می‌کنند، چهره درهم بکشد و عبوس باشد. از امام صادق علیه السلام نقل است که خدای متعال دو فرشته را برای عذاب عده‌ای فرستاد. یکی از آن دو عابدی را دید که در گوشه‌ای عبادت می‌کند و با تضرع از خدا می‌خواهد عذاب را از ایشان دفع کند و بالا بر آنها نازل نکند. فرشته بازگشت و از خداوند پرسید آیا با این حال عابد باز هم عذاب را نازل کنیم؟ خطاب آمد: این کسی است که در طول عمرش یک‌بار هم برای رضایت من و برای اعتراض به وضع نامطلوب چهره درهم نکشیده است. به او اعتنا نکنید و آنها را عذاب کنید (کلینی، ۱۳۲۹ق، ج ۹، ص ۴۹۰ و ۴۹۱، ح ۸۳۲۶).

نخستین وظیفه مؤمن در مواجهه با گناه، ناراحتی قلبی است. بعد باید اثر این ناراحتی در چهره او ظاهر شود. در مرحله سوم باید با زبان نهی کند و اگر اثر نکرد، باید مراحل بعدی صورت گیرد که احياناً وظیفه حکومت رسمی است. اینکه انسان ابتدا از گناه متنفر باشد، لازمه ایمان است. کسی که از گناه تنفر ندارد، کم‌کم مرتکب آن می‌شود و فسق، دامن او را می‌گیرد. ایمان فاسق یقیناً در خطر است و ممکن است کافر از دنیا برود.

اگر مؤمن گناهی مرتکب شد، نباید با او دشمنی کرد، بلکه باید گناه او را زشت شمرد و از آن نفرت داشت. در این موقعیت‌ها به‌رغم دوست داشتن مؤمن و برخورد محبت‌آمیز و مؤدبانانه با او، باید از کار بدش اظهار ناراحتی کرد و کار او را زشت شمرد؛ اما اگر کسی اصلاً به دین پایبند نباشد و از هیچ گناهی روی برنگرداند، بلکه بر ضد نظام اسلامی جاسوسی کند و به دنبال براندازی نظام اسلامی باشد، نه تنها باید از کارش متنفر بود، بلکه خودش را نیز باید دشمن به‌شمار آورد.

بنابراین باید از خود گناه و عمل زشت - از هر کس که سر بزند، حتی اگر مؤمن باشد - ناراحت شویم و ناراحتی خود را اظهار کنیم؛ ولی اگر اتفاقاً انسان مؤمن مرتکب گناه شده، نباید از خود او تبری بجوییم و با او دشمنی بورزیم؛ چراکه دوستی همه مؤمنان وظیفه ماست، گرچه پایین‌ترین مرتبه ایمان را داشته باشند. تویی، همان دوست داشتن مؤمنان است و در مقابل، تبری، دشمن داشتن کسانی است که کارشان گناه است و به ارزش‌های دینی و باورهای الهی اعتنایی ندارند. وقتی حضرت ابراهیم علیه السلام و همراهان او با مشرکان مواجه شدند، صراحتاً گفتند که ما از شما بیزاریم و بین ما و شما دشمنی برقرار خواهد بود تا وقتی که ایمان بیابید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدُّهُ» (ممتحنه: ۴). بنابراین ما نیز باید با کسانی که با دین و نظام اسلامی دشمنی می‌ورزند و در راه مبارزه با دین و نظام دینی از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند - اگرچه منافقانه اظهار اسلام کنند و حامی انقلاب باشند - از عمق دل دشمن باشیم. اگر این‌گونه دشمنی‌ای نباشد، یکی از ارکان ایمان انسان ضعیف است. ایمان بدون دشمنی با کسانی که با ارزش‌های دینی و الهی مخالف‌اند، پایدار نمی‌ماند و در معرض خطر قرار می‌گیرد.

منابع.....

نهج البلاغه، ۱۴۱۴ق، تصحیح فیض الاسلام، قم، هجرت.
کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۲۹ق، الکافی، قم، دارالحدیث.